پیر ما گفت شهادت هنر مردان است/ عقل نامرد در این دایره سرگردان است

پیر ما گفت که مردان الهی مردند/ که به دنبال رفیق ازلی می گردند

آری مردان الهی مَردند، صحبت از همان مردهای بی ادعاست

آن سبکبالانی که خط به خط کتاب عشق را از بر شدند…از این روزها چه قدر حرف نهفته در دل شلمچه،اروند،جزیره ی مجنون…این خاک های ناب از شهید ردانی ها و آوینی ها و برونسی ها حکایت ها دارند

از سربندهای »یا زهرایی« که امید آن دلاوران بود،حکایت می کنند

از نمازهای نیمه شب ، لب های عطشان ، خلوس رزمندگان و توسل های شب های عملیات می گویند

باز بیاد جمجمه ی بریده ی »شریف قنوتی« افتادم

جنایت های کومله را هم که شنیده ایم آن عروسی را که جلوی عروس و داماد بجای قربانی کردن گوسفند،رزمندگانمان را سربریدند.البته نه آن رزمندگانی را که محاسنشان سپید بود نه،آن هایی را که تازه پشت لبشان سبز شده بود…

ما از عنایت های بی بی “فاطمه(س)” در حق بچه ها زیاد شنیده ایم اما… چه کنیم که گاهی اوقات یادمان می رود که چرا لاله هایمان پرپر شدند…

گاهی آنقدر بی انصاف می شویم که یادمان می رود حالی بپرسیم از یادگاران آن دوران…آنهایی که سرفه ها،امانشان را بریده اند آن هایی که عمری ست نشسته اند روی صندلی های چرخ دارشان تا ما بایستیم و بله قربان نگوییم به کسی…

در آن دوران هم چنین بودند شیرزنانی که فریاد هل من ناصر حسین (ع) زمان را لبیک گفته و حماسه ها آفریدند.

مادرم،چگونه برسالت خود نگریستی؟؟نمی دانم آنگاه که پسرت را با هزار امید و آرزو برایش به جبهه فرستادی و او با تکه ای استخوان بازگشت،چه کشیدی؟!

مادرم،دستان پینه بسته ات را می بوسم و به وجودت افتخار می کنم و باید در وصفتان بگویم که”اگر حضرت زهرا(س) نبود مسئله ی ولایت در عربستان پایان می یافت،اگر حضرت زینب(س) نبود کربلا در کربلا می ماند و اگر شیرزنان ایران نبودند انقلاب اسلامی چیزی جز این بود.”

اما این روزها که دستمان کوتاه است از مناطق عملیاتی،نقطه ی رهایی مان شده گلذار شهدای شهرمان،که حقیقتاً قطعه ی اصحاب است

آن جا می توان آسوده خاطر شد از همه ی هست و های نیست و در جوار آن دو “گمنام” می توان حس ناب رهایی را لمس کرد…

آن جا می توان تجدید میساق کرد با “مردان مرد”.آن جا می توان گفت شهدا شرمنده ایم…اما نه…این جمله یعنی ضعف یعنی شانه خالی کردن.باید یاد شهدا،راه شهدا،حرف شهدا و عمل شهدا را زنده نگه داریم.نه اینکه فقط با شعر و شعار و اشک… به قول شاعر که می گوید:

عاشقی را شرط تنها ناله و فریاد نیست/ تا کسی از جان شیرین نگذرد فرهاد نیست

به راستی که شما عاشقان حقیقی بودید طوری که این دنیای خاکی گنجایش عظمت روحتان را نداشت و تنها ردای شهادت زیبنده ی قامتتان بود

والسلام